

روایتی از زندگی زوج معلول محله حسین آباد

خانواده مایاد گرفته مشکلات را سخت نبیند



عطایی آبار تمانشان در محله حسین آباد در طبقه سوم ساختمانی ساکت و آرام قرار دارد. اینجا برای خودشان مناسب سازی کرده اند و تقریباً همه جای آبار تمان ویلچر رو است. بیرون در، دو ویلچر تاشده قرار دارد. این ویلچرها متعلق است به رضافیروزی و گوهر شاد اینز انلو؛ زوجی معلول و هنرمند که امروز مهمانان هشتم، یکی هنرش در نوشتن است و دیگری در دوختن و هر دو یک آرزوی مشترک دارند؛ عاقبت به خیری و خوشبختی دویسرشان.

۲۰ سال مشترک

رضافیروزی دو سال دیگر شصت ساله می شود. یک ساله بود که در اثر فلج اطفال یک سمت بدنش لمس شد و از کار افتاد. با این حال تا همین چند سال پیش، دست به زانو و بدون عصا و ویلچر راه می رفته است. اما حالا راه رفتن قدری برایش سخت شده است و نشستن روی صندلی چرخ دار را ترجیح می دهد. البته که در گیر مشکلی دیگر هم شده و همین روزها قرار است تحت شیمی درمانی قرار بگیرد. گوهر شاد اینز انلو هم معلولیت دارد. او هم با مشکلی به دنیا آمد و مجبور شدند پاهایش را از زانو به پایین قطع کنند. با پاهای مصنوعی خوب و راست راه می رفته است تا حاملگی و دوفززندش، اما از آن به بعد، راه رفتن سخت می شود و به اجبار ویلچر نشین می شود. قصه ازدواج این دو با پیشنهاد برادر گوهر شاد خانم آغاز می شود. اوست که به آقارضامی گوید: «کبوتر با کبوتر». این طور می شود که این دونفر بیست سال پیش با هم ازدواج می کنند و خیلی هم جور می شوند و ثمره عشقشان حالا دویسر جوان و برناست.

یادی از دوستی عزیز

آقارضاشغلی ندارد و فقط قسمتی از مستمری پدرش را دریافت می کند. بیشتر اهل مطالعه است و همه جور کتابی را تورق می کند. از کتاب های آموزشی گرفته تا داستان، تاریخ و تفسیر. از آن میان کتابی را نشانم می دهد که به قلم خود نگاشته است، کتابچه ای است که به یاد دوست مرحومش نوشته و چاپ کرده است. دوستی که سال ها قبل دچار تومور مغزی شد و فوت کرد اما هیچ موقع از دل و ذهن رضافیرون نرفت.

سختی های آسان شده

زندگی شان بیشتر بر دوش گوهر شاد خانم است که از سی و اندی سال پیش در خانه خیاطی می کند و از سفارشات زنانه دوزی، زندگی را می چرخاند. البته که آدم فعالی است و همه کاری از دستش بر می آید. منزلشان راهم مناسب سازی کرده اند که گوهر شاد خانم بتواند به همه چیز رسیدگی کند، از ورودی گرفته تا اتاق ها، سرویس بهداشتی و حمام؛ جوری که ویلچر رو باشد و هیچ لیه ای مانع از چرخ هایش نشود. وسایل آشپزخانه نیز همگی در ارتفاع اندک گذاشته شده اند تا وقتی گوهر شاد بدون ویلچر روی زمین می نشیند، راحت دستش به آن ها برسد. او در باره زندگی شان می گوید: زندگی مشترک دو معلول با سختی همراه است. اما زوج هایی که سالم هستند، هم سختی می کشند. سعی می کنم سختی ها را آسان بگیرم. در کل خانواده مایاد گرفته است مشکلات را سخت نبیند. تنها آرزوی ما خوشبختی فرزندانمان است.

فعال اجتماعی محله محمد آباد پیشتر انرژی اش را صرف برگزاری برنامه های ورزشی برای بانوان می کند

مشوق ورزشی



نیکو عقیده تمام هم و غم فاطمه کرمانی این است که همسایه هایش را به سمت ورزش و تحرک بیشتر سوق دهد. از هر فرصتی استفاده می کند تا خانم های محله را دور هم جمع کند و برنامه های ورزشی راه بیندازد. همین دغدغه های اجتماعی باعث می شود به سمت همکاری با شهرداری کشیده شود و با همکاری این نهاد، برنامه های متعددی در ورزشی را برای اهالی محله و منطقه برگزار کند. حالا او سر پرست و برگزار کننده بیشتر همایش های ورزشی منطقه ۶ شهرداری است و مهم ترین خاطرات زندگی اش هم به فعالیت ها و دغدغه های اجتماعی اش گره خورده است؛ همان طرح ها و برنامه هایی که با کمک شهرداری منطقه اجرا کرده است تا قدمی در راستای سلامتی همسایه هایش بردارد.

هیچ کس به فکر خانم ها نبود

فاطمه کرمانی از دوران کودکی جسته و گریخته ورزش می کرده است اما شروع فعالیت های جمعی و عمومی او به سال ۱۳۸۹ برمی گردد. وقتی که هنوز سالن های ورزشی سر پوشیده منطقه ۶ مشهد افتتاح نشده بودند؛ «خانم های محله بیشتر اوقات در خانه می ماندند. بیشترین فعالیتشان این بود که گاهی صبح ها سری به همسایه بنزد و با ز به خانه برگردند؛ مثلاً در همین محله محمد آباد هیچ کس به فکر ورزش و تحرک نبود و این مسئله، فکر من را مشغول کرده بود. دست آخر یک روز به ساختمان شهرداری منطقه سر زدم و چون هنوز سالن ورزشی نداشتیم، ایده برگزاری برنامه ورزش صبحگاهی برای خانم های محله در مساجد و مدارس را مطرح کردم. مسئولان فرهنگی شهرداری از این ایده استقبال کردند و طرح ورزش همگانی در مدارس و مساجد محله کلید خورد.»

زنگ ورزش در مساجد و مدارس

البته برگزاری چنین برنامه ای در فضای مساجد و مدارس هم چندان آسان نبوده است و فاطمه خانم باید خودش یکی یکی به مدارس و مساجد سر می زد تا خانم های پای کار بیایند؛ «همه چیز با خودم بود. از ثبت نام تا برگزاری کلاس. استقبال مساجد بیشتر بود. همه چیز را در یک کوله پشتی بزرگ می ریختم و ۷ صبح از خانه بیرون می زدم و تا عصر، مسجد به مسجد به محله های مختلف می رفتم و کلاس ورزش همگانی را برای خانم ها دایر می کردم.» او از استقبال خانم های محلات می گوید که روز به روز به کلاس ها رونق می بخشید؛ «چند ماه که گذشت، ورزش تأثیر خودش را روی زندگی خانم ها گذاشت. یکی از خانم ها که قرص ضد افسردگی می خورد، کم کم قرص هایش را کنار گذاشت و حتی مدتی بعد، رابط سلامت شد و دست همسایه های دیگرش را می گرفت و با خود به مسجد می آورد. یا یکی پادرد داشت و با همین نرمش های هر روزه توانست عضلات پایش را تقویت و دردش را مهار کند.»

سال ۱۳۹۰ و پس از استقبال خوب بانوان منطقه از این طرح پیشنهادی، شهرداری چند مربی ورزشی را هم پای کار می آورد و این طرح سرو شکل بهتری می گیرد. در این برهه طرح ورزشی در محله های شهرک شهید رجایی و شهرک شهید باهنر بیشترین مخاطب را دارد و این گونه است که مدارس محله نیز پذیرای کلاس های شوند؛ «چند مدرسه در نوبت بعد از ظهر که دانش آموزان حضور نداشتند، حیاطشان را در اختیار ما گذاشتند. اولیای دانش آموزان آمدند و فوتیال، والیبال و هندبال بازی می کردند. استقبال از این طرح خیلی خوب بود، به طوری که یک تیم فوتسال متشکل از خانم های محله در مدرسه فاطمه الزهرا (س) محمد آباد تشکیل دادیم.»

اولیتی به نام ورزش بانوان

تشکیل این تیم فوتسال برای فاطمه خانم نه تنها لذت بخش است، که با خاطره جالبی از زندگی اش نیز همراه است؛ می گوید: کم کم تیم را قوی کردیم و در مسابقات شهری ثبت نام کردیم. اولین مسابقه تیممان فردای شب دامادی برادرم بود. غیر من که سر پرست و مربی تیم بودم، خواهرم هم با یک آن بود. به واسطه مراسم شب، بیشتر از سه ساعت نخواستیم اما نه تنها در مسابقه اول، پیروز شدیم که مسابقات دیگر را نیز با موفقیت پشت سر گذاشتیم و مقام اول مسابقات را کسب کردیم. باید بودید و می دید که خانم های تیم چقدر خوشحال بودند.

همین اثرات فردی و اجتماعی است که باعث شده است فاطمه خانم هنوز و همچنان هر جا که می رود، فکر و ذکرش بر پای یک طرح ورزشی برای خانم ها باشد.